

## قرآن در نهج البلاغه

### پیشگفتار

عناصر محوری حضور قرآن در نهج البلاغه و رهنمود نهج البلاغه درباره قرآن را سه رکن اساسی تشکیل می‌دهد:

۱. تطبیق محتوای نهج البلاغه با مضمون قرآنی و تعلیل مطالب آن با آیات کتاب خدا و ظهور مطالب قرآنی در سخنان علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام).

۲. استشهاد امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به آیات خاص قرآن و تمسک آن حضرت (علیه‌السلام) در موارد مخصوص به بخشی از آیات الهی قرآن حکیم.

۳. تعریف، ترغیب و تبیین حقیقت قرآن کریم از زبان علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) در نهج البلاغه. تفاوت جوهر عنصر محوری در موارد اول و دوم، با عنصر محوری در مورد سوم، آن است که آن دو محور از درون با قرآن کریم ارتباط دارند؛ ولی دیگری از بیرون با آن پیوند می‌یابد؛ لذا، می‌توان دو عنصر قبلی را از سنخ تفسیر قرآن و تشریح مفاهیم قرآنی دانست و عنصر سوم را از سنخ علوم قرآنی و معرفت مبادی آن محسوب کرد. به تعبیر دیگر، محصول در محور اول و

دوم این است که قرآن چه می‌گوید و محور سوم می‌گوید که قرآن چیست و چگونه فهمیده می‌شود. گرچه در عنصر محوری دوم، سخن از استشهاد به بعضی از آیات قرآن کریم است، هیچ منافاتی با عنصر محوری اول که تمام معارف نهج‌البلاغه را منطبق با تصریح یا تلویح قرآنی و یا استنباط شده از جمع‌بندی آیات آن می‌داند، ندارد؛ زیرا صرف استدلال نکردن با آیات قرآنی در غیر موارد شاهد آوردن، مستلزم بیگانگی مطالب نهج‌البلاغه با مفاهیم قرآنی نخواهد بود.

چون این شاهد آوردن، بر اثر ضرورت یا درخواست سائلان و مانند آن صورت گرفت و هرگز مفید حصر نیست تا دلالت کند بر اینکه، هماهنگی مطالب نهج‌البلاغه با قرآن فقط در موارد یاد شده است. گرچه ممکن است شناخت درونی و بیرونی برخی از کتابها یا بعضی از فنون علمی با هم فرق وافر داشته باشد، اما نمی‌توان شناخت بیرونی کتاب مخصوص یا فن خاص علمی را با استناد به متن آن تأمین کرد.

لیکن قرآن کریم این ویژگی را دارد که برابر آن می‌توان قرآن‌شناسی پیشین و قرآن‌شناسی پسین را با بررسی محتوای خود قرآن تأمین کرد؛ زیرا قرآن کلام و کتاب خداوندی است که ظاهر و باطن و اوّل و آخر است؛ به این معنا که ظهور او عین بطون وی و بطون او عین ظهورش است؛<sup>۱</sup> همان‌گونه که اوّل بودن او عین آخر بودنش و آخر بودن وی، عین اوّل بودن اوست،<sup>۲</sup> و اگر

---

۱ - سوره حدید، آیه ۳؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۹۶.

۲ - سوره حدید، آیه ۳؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۹۶.

درون و بیرون متکلم و صاحب کتاب عین هم باشد، درون و بیرون کلام و کتاب او نیز بیگانه از هم نخواهد بود؛ لذا، می‌توان با تدبّر در درون قرآن کریم، هم مفاهیم قرآنی را استنباط کرد و هم علوم قرآنی را صید کرد؛ به تعبیر دیگر، هم فهمید که قرآن چه می‌گوید و هم فهمید که قرآن چگونه می‌فهماند.

حضرت علی (علیه‌السلام)، به دلیل احاطه تام بر قرآن کریم، گذشته از اینکه عنصر محوری اول و دوم قرآن شناسی را ارائه فرموده است، عنصر محوری سوم قرآن‌شناسی را نیز به خوبی به دیگران که از بیرون درباره این کتاب سترگ آسمانی به بحث می‌نشینند، آموخته است. در طی مباحث کوتاه آینده، جداگانه به این مطالب اشاره می‌شود.

آنچه در این مقدمه مطرح می‌شود، تبیین حریم بحث در این رساله مختصر است و آن اینکه دو عنصر محوری اول و دوم از مدار کلام کنونی خارج است و آنچه رسالت این رساله را تعیین می‌کند با گفت و گو درباره عنصر محوری سوم از دیدگاه نهج البلاغه است که معرفت قرآن از بیرون با دیدگاه کتاب مزبور باشد.

مطالبی که در فصول آینده ارائه می‌شود، بخشی از آن راجع به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) به ویژه علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) در قرآن شناسی و برخی از آن ناظر به سخنان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره چگونگی قرآن است و از هر دو بخش نمونه مختصری ارائه می‌شود که به منزله فهرست اجمالی معارف حضرت علی (علیه‌السلام) درباره کتاب الهی است.

## فصل یکم.

انسان کامل، قرآن تکوینی است

حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) مصداق بارز انسان کامل و خلیفه تامّ الهی است. چنین انسانی به همه حقایق جهان امکان که همان مجالی اسمای حسنای خداوند و مظاهر صفات علیای اویند، آگاه است و به استناد آیه کریمه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۳</sup>.

انسان کامل که همان مقام رفیع آدمیت تامّ است، نه شخص خاصّ آدم (علیه السلام) همه اسمای تکوینی الهی را، به علم شهودی، نه حصولی، دارد و چنین علمی با یافتن معلوم همراه است. لذا تمام نامهایی که مجالی اسمای حسنای خداوند است، مشهود و محاط خلیفه الهی خواهند بود و چنین وجدان، احاطه کتاب بر مکتوب است. از این جهت، اگر هر موجودی را کلمه، آیه، یا سوره خاص بدانیم، انسان کامل که کون جامع است تمام کلمات، آیات و سُور جهان را دارد و حقیقت چنین خلیفه اللهی، همان کتاب جامع خداوندی است.

با بررسی اینکه الفاظ برای ارواح معانی وضع شده‌اند، نه برای مصادیق مادّی آنها، گرچه هنگام وضع الفاظ معهود و متعارف غیر از مصادیق مادّی

برای واضع چیز دیگری معلوم نبوده است، اطلاق عنوان کلمه، کتاب، و مانند آنها بر موجود عینی از قبیل عقل، نفس، آسمان، زمین و نظایر آن مجاز نخواهد بود و اگر نزد توده مردم هم چنین اطلاق مجاز باشد، نزد خواص که اصطلاح ویژه خود را دارند، کلمات یاد شده در نظر آنان با وضع تعینی یا نقل یا اشتراك و مانند آن، معنای عام پیدا کرده است و هرگز نزد این محققان، این گونه معارف یاد شده مجاز نخواهد بود.

لذا، آنچه شیخ محمود بن امین الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری تبریزی از مشاهیر قرن هشتم هجری فرموده است، حقیقت است؛ نه مجاز، و بدون تکلف ادبی قابل پذیرش؛ زیرا وی چنین سروده است:

به نزد آنکه جانش در تجلی است \*\*\*\* همه عالم کتاب حق تعالی است

آنچه سید علی بن محمد بن افضل الدین محمد ترکه خجندی، ملقب به صائن الدین و مکنا به ابو محمد، از مشاهیر قرن نهم هجری در شرح بیت مزبور فرموده است، صائب نیست؛ زیرا وی در شرح بیت یاد شده، چنین فرموده است: «... همه عالم از تحت ثری تا ورای فلک، کتاب حق است به تقدیر حذف مضاف؛ یعنی مثل کتاب حق است...»<sup>۴</sup>؛ زیرا عنوان جوهر، عرض، اعراب، حروف و نظایر آن، اگر هم به لحاظ اصل وضع حقیقت نباشد، در اصطلاح کسانی که جان آنها در تجلی است بدون تجوز در کلمه یا مجاز در اسناد، می توان هر موجود عینی را کلمه، کتاب و آیه الهی دانست.

از این جهت یعنی صحّت اطلاق عنوانهای یاد شده تدوین، سهم بیشتری از تکوین ندارد و تکوین کمتر از تدوین سهیم نیست؛ بلکه سهم کتاب تکوینی، بیش از بهره کتاب تدوینی است؛ زیرا سهم مصداق کامل بیش از سهم مصداق غیر کامل است، از لحاظ اندراج تحت معنای جامع و انطباق مفهوم عام بر مصداق.

جناب شبستری، در همین راستا، فرموده‌اند:

به آخر گشت پیدا، نفس انسان \*\*\*\* که برنس آمد آخر، ختم قرآن

یعنی همان طور که در نظام تکوین به لحاظ قوس نزول، اول عقل، دوم نفس کل و در آخر نفس انسان پدید آمد، از جهت ترتیب آیات تدوینی نیز انسان، در پایان قرآن قرار گرفت: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ

﴿ \* ملك الناس \* إله الناس... \* من الجنة و الناس﴾<sup>۵</sup>

یعنی آنچه در اوایل و اواسط قرآن کریم آمد، ناظر به مقام کون جامع و عینی همه اسمای الهی نیست. تنها انسان است که واجد همه اسمای حسنای الهی و صفات علیای خداوندی است، و در آخر قرآن به عنوان مربوب مخصوص خداوند مطرح می‌شود.

کسی که از راه کتاب تدوینی، پی به کتاب تکوینی می‌برد، بهره حصولی خواهد یافت؛ ولی کسی که از راه کتاب تکوینی به اسرار کتاب تدوینی می‌رسد، نصیب او علم شهودی خواهد بود.

با بیان گذشته، معلوم می‌شود بهتر از اهل بیت عصمت که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، سید اولیای خدا و خلفای الهی است، کسی نیست که قرآن را از بیرون معرفی کند؛ همان‌گونه که در تبیین محتوای درونی قرآن نیز هیچ چیز یا هیچ‌کسی بهتر از آنها نخواهد بود و اگر درباره خود قرآن جست‌وجو شود، آن هم چون همتای انسان کامل است، در حکم خود انسان کامل است؛ نه برتر از او. گرچه در عالم ملک و در نشئه تکلیف، مراحل نازل انسان ملکوتی و کامل، تابع حقیقت قرآن خواهد بود، ولی در ارزیابی باید حساب هر مرحله از قرآن را با مرحله خاص از مقامهای رفیع انسان کامل، به دقت بررسی کرد.

برای تذکر، برخی از تعبیرهای اهل معرفت درباره اطلاق کتاب بر موجود تکوینی بازگو می‌شود. قیصری (متوفای ۷۵۱ ه.ق)، در فصل پنجم از مقدمه شرح فصوص ابن عربی، فرموده است: «باید معلوم باشد که همه عوالم از کل و جزئی، کتابهای الهی‌اند؛ چون به کلمات تامه آنها احاطه دارند. عقل اول و نفس کلی، دو کتاب الهی‌اند و گاهی به عقل اول، امّ الكتاب گفته می‌شود». ۶ و این شعر را در چند مورد کتاب<sup>۷</sup> خود به حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) نسبت می‌دهد:

فأنت الكتاب المبين الذی \*\*\* بأحرفه يظهر المضمّر

---

۶- مقدمه قیصری، ص ۹۰.

۷- فص آدمی، ص ۳۶۲ و مقدمه قیصری، ص ۹۱.

چنان که مرحوم فیض کاشانی نیز آن را در صافی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) منسوب می‌داند و چنین می‌فرماید:

«اطلاق کتاب، بر انسان کامل، در عُرف اهل الله و اولیای خاص او شایع است».<sup>۸</sup>

محمد بن حمزه فناری (۷۶۱ - ۸۳۴) از مشاهیر قرن هشتم و نهم در شرح مفتاح الغیب، صدرالدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونوی (۶۰۶ - ۶۷۳) از بزرگان قرن هفتم هجری، چنین فرموده است: کتاب دو قسم است: فعلی و قولی؛ آن‌گاه قرآن کریم را ترجمه حقیقت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) معرفی کرده و حدیث «کان خُلِقَ القرآن» را اشاره به آن دانسته است.<sup>۹</sup>

صدرالدین قونوی در فکوک، سرّ نامگذاری انبیاء (علیهم السلام) به کلمات و نیز سرّ نامگذاری حق سبحانه و تعالی ارواح بلکه موجودات را به این نام (کلمات)، موقوف بر شناخت چگونگی ایجاد و ماده که آفرینش از آن و به توسط آن و در آن واقع می‌شود دانست و اظهار داشت که اصول آن را در تفسیر «فاتحة الكتاب» و در کتاب نفحات یاد کرده‌ام؛ آن‌گاه راز اجمالی آن را در این دانست که خداوند از تأثیر ایجاد خویشتن به عنوان قول، یاد کرده است<sup>۱۰</sup>؛ **﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾**<sup>۱۱</sup>؛ یعنی اگر ایجاد، همان قول و تکلم است، پس موجود همان مقول و کلمه خواهد بود.

---

۸ - تفسیر صافی، ج ۱، ذیل آیه ۲ از سوره بقره.

۹ - مصباح الأُنس، ص ۵۰۶.

۱۰ - فکوک، ص ۱۸۸.

۱۱ - سوره نحل، آیه ۴۰.



قونوی در نفحات چنین می‌گوید: هر کدام از موجودات که در علم حق متعالی، تعین علمی یافت و هنوز به صبغه وجودی مُنْضَبَق نشده، حرف عینی نامیده می‌شود و به اعتبار تعقل آن با لوازم خاص قبل از صبغه یاد شده، کلمه غیبی یاد می‌شود و به اعتبار ظهور حق سبحانه به وسیله آنها و انسحاب و جریان حکم تجلی بر آنها و بر لوازم آنها کلمه وجودی نامیده می‌شود و به اعتبار، موجودات، کلمات خداوندند و نامها در اثر اختلاف اجناس، انواع و سپس اشخاص، مختلف خواهد بود.<sup>۱۲</sup>

چون انسان کامل، جامع همه کمالها و نیز تمام کلمه‌ها خواهد بود، می‌تواند بگوید: «أعطیت جوامع الکلم»<sup>۱۳</sup>؛ چنان‌که درباره رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شد و نیز آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «أعطی علیاً جوامع العلم»<sup>۱۴</sup>. گرچه همان عنوان جوامع الکلم، کافی است؛ زیرا مقام انسان کامل، بیش از یک حقیقت نیست و در نشئه ملک، برابر آیه ۶۰ سوره آل عمران ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ وجود مبارک علی بن ابی طالب (علیه السلام) همان روح مطهر رسول اکرم و گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود.

غرض آنکه حقیقت انسان کامل، طبق شهادت صاحب نظران انسان‌شناس، همان کتاب جامع و مهیمن بر سایر کتابها، کلمه‌ها و موجودهاست؛ زیرا وی مظهر اسم (الله) اعظم است و اما دیگر موجودها مظهر اسمای دیگر.

---

۱۲ - النفحات الإلهية، ص ۶۴ - ۶۵.

۱۳ - بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۴.

۱۴ - همان، ج ۸، ص ۲۷.

قونوی در مواردی از فکوک به این مطلب پرداخت که قلب انسان کامل، مستوای اسم الله است که آن اسم ذات می‌باشد.<sup>۱۵</sup> انسان که کون جامع است، خلیفه خداوندی است که محیط به تمام اشیاست؛ زیرا خلیفه باید خلاً «مستخلف عنه» را پر کند و اگر «منوب عنه» هیچ خلاً نداشت، خلیفه او مظهر محیط بودن او خواهد بود و مظهر خداوند محیط، همانا کون جامع است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم شمه‌ای از فضایل مردان الهی را که به منصب ملکوتی خلافت خداوند نایل آمدند، چنین بازگو می‌فرماید: «...هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة و باشروا روح اليقين و استلانوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها مُعلّقة بالمحلّ الأعلى، أولئك خلفاء الله في أرضه و الدُّعاة إلى دينه. آه آه! شوقاً إلى رؤيتهم».<sup>۱۶</sup>

منظور از خلافت در زمین این نیست که قلمرو خلافت او محدوده زمین است؛ بلکه مراد آن است که گرچه منطقه خلافت او بسیار وسیع است، وجود مُلکی و عنصری او در زمین به سر می‌برد. حضرت علی (علیه السلام)، از خود به عنوان خلیفه الله و ولی الله یاد می‌کند؛ همان‌گونه که در بخشنامه‌های رسمی خود که برای کارگزاران امور مالی و صدقات می‌نوشت، چنین مرقوم می‌فرمود: «ثم تقول: عبادالله! أرسلني إليكم ولي الله وخليفته...»<sup>۱۷</sup> و درباره

---

۱۵ - فکوک، صص ۲۱۵ - ۲۱۶ و ۲۴۸.

۱۶ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۱۷ - همان، نامه ۲۵.

انسان کاملی که این عنوان قابل انطباق بر حضرت مهدی (علیه السلام) ارواحنا فداه است، چنین فرموده است: «بقية من بقايا حجته، خليفة من خلائف انبيائه».<sup>۱۸</sup>

بنابراین، جهان بیرونی کتابی است صامت و جهان درونی، یعنی انسان کامل و خلیفه الهی، کتابی است ناطق و قرآن تدوینی که رموز جهان بیرون را دربر دارد، انسان کامل، همه آنها را در نهان و نهاد خویش مشهود می‌یابد.

جناب شیخ محمود شبستری در این باره در موارد مختلف از گلشن راز می‌فرماید:

جهان جمله فروغ نور حق دان \*\*\*\* حق اندر وی ز پیدایی ست پنهان

جهان انسان شد و انسان جهانی \*\*\*\* از این پاکیزه تر نبود بیانی

جهان آن تو و تو مانده عاجز \*\*\*\* ز تو محروم تر کس دیده هرگز

جهان را سر به سر در خویش بینی \*\*\*\* هر آنچه آید آخر پیش بینی

تذکر. گاهی عنوان خلیفه بر خداوند سبحان، نسبت به عبد سالک صالح متوکل بر او اطلاق می‌شود که

نظیر عنوان مؤمن است که هم بر خداوند

اطلاق می‌شود و هم بر بنده او و بحث آن در تبیین «المؤمن مرآة المؤمن» مطرح است. جریان اطلاق عنوان خلیفه بر خداوند، در نهج البلاغه به صورت نیایش حضرت علی (علیه السلام) هنگام عزم بر سفر چنین آمده است: «اللهم أنت صاحب فی السفر و أنت الخلیفة فی الأهل و لا یجمعهما غیرک لأن المستخلف لا یكون مستصحباً و المستصحب لا یكون مستخلفاً».<sup>۱۹</sup>

آنچه اطلاق عنوان خلیفه را بر خداوند، پیچیده می‌کند، همانا اصالت او و فرعیت بنده اوست؛ بنابراین، چگونه تصور صحیحی برای خلافت اصل از فرع می‌توان داشت؟ و آنچه اطلاق عنوان خلیفه را بر بنده نسبت به خداوند دشوار می‌کند، نداشتن تصور درستی از خلافت نسبت به خداوندی است که بر همه چیز احاطه دارد و هیچ ذره از او خالی نیست و او نیز از هیچ موجودی غایب نیست تا خلف و ورای او تصور شود که بنده او در غیبتش عهده‌دار کار مخصوص او شود. البته، به طور اجمال، این مسائل مورد اشاره قرار گرفت و علاج آن بازگو شد.

## فصل دوم.

استحقاق علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای معرفتی قرآن حکیم

استحقاق امیرالمؤمنین (علیه السلام)، برای بررسی ابعاد گوناگون قرآن، از دو جهت قابل اثبات است: یکی از آن جهت که آن حضرت (علیه السلام) از اهل بیت طهارت (علیهم السلام)

است و هرچه درباره استحقاق آن ذاتهای مقدّس برای تحلیل قرآن و معارف آن رسیده باشد، شامل حضرت علی(علیه السلام) خواهد شد و دیگر، از جهت نصوص ویژه‌ای که درباره صلاحیت علمی و عملی شخص آن حضرت(علیه السلام) رسیده است. اما از جهت اوّل، یعنی ادلّه اولویت تعیین اهل بیت(علیهم السلام) و استحقاق حتمی آنها برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی، گذشته از حدیث ثقلین که سنی و شیعه به سند و متن آن اذعان دارند، سخنان حضرت علی(علیه السلام) درباره عظمت اهل بیت عصمت(علیهم السلام) است.

زیرا آن حضرت در این باره چنین فرموده است: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ و لَجَأُ أَمْرِهِ و عِيْبَةُ عِلْمِهِ و مَوْتَلُ حُكْمِهِ و كُهُوفُ كُتُبِهِ و جِبَالُ دِينِهِ؛ بِهِم أَقَامَ انْحِنَاءُ ظَهْرِهِ، و أَذْهَبَ ارْتِعَادُ فَرَائِصِهِ»<sup>۲۰</sup>، «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ و لَا يَسُوِّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ و عِمَادُ الْيَقِينِ... و لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ و فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ و الْوَرَاثَةُ»<sup>۲۱</sup>.

«بِنَا يُسْتَعطَى الْهُدَى و يُسْتَجَلَى الْعَمَى»<sup>۲۲</sup>؛ «فِيهِمْ كِرَائِمُ الْقُرْآنِ وَهُمْ كَنْوُزُ الرَّحْمَنِ إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا و إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا»<sup>۲۳</sup>؛ «هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ و مَوْتُ الْجَهْلِ. يَخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ و ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ و صَمْتُهُمْ عَنْ حِكْمِ مَنْطِقِهِمْ. لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ و لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ. هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ و وَلائِحُ الْإِعْتِصَامِ. بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ إِلَى نِصَابِهِ و انْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ و انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَبَةِ. عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا و عَايَةَ و رِعَايَةَ لَا عَقْلَ سَمَاعٍ و رَوَايَةَ؛ فَإِنَّ

---

۲۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲۲ - همان، خطبه ۱۴۴.

۲۳ - همان، خطبه ۱۵۴.

رواة العلم كثير و رعاته قليل»<sup>۲۴</sup>؛ «ان الله تبارك و تعالى طَهَّرَنَا و عَصَمَنَا و جَعَلَنَا شهداء على خلقه و حجباً على عباده و جعلنا مع القرآن و جعل القرآن مَعَنَا لا نفارقه و لا يفارقنا»<sup>۲۵</sup>.

«فأين تذهبون و أئى تؤفكون... و بينكم عترة نبيكم و هم أئمة الحقّ و أعلام الدين و ألسنة الصدق؛ فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم و رددوهم العطاش، أيها الناس خذوها عن خاتم النبيين(صلّى الله عليه وآله وسلّم) أنه يموت من مات منّا و ليس بميتّ و يبلى من بلى منّا و ليس ببال»<sup>۲۶</sup>؛ «نحن شجرة النبوة و محطّ الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكيم»<sup>۲۷</sup>، «أنا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا»<sup>۲۸</sup>.

فضایل علمی و عملی اهل بیت(علیهم السلام) بیش از آن است، که در نهج البلاغه گردآوری شده است، و هم مجموع آنچه در کتاب مزبور آمده، به مراتب بیش از آن است که ما نقل کردیم.

خلاصه آنچه تا کنون درباره عظمت اهل بیت(علیهم السلام) یادآوری شده، عبارت است از:

۱. خاندان معصوم رسول اکرم(صلّى الله عليه وآله وسلّم) حامل اسرار خدا و صندوق دانش او و قرارگاه کتابهای آسمانی خدا و سلسله جبال دین اویند.

---

۲۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۲۵ - مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۸۳.

۲۶ - نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۲۷ - همان، خطبه ۱۰۹.

۲۸ - همان، نامه ۲۸.

۲. هیچ‌کس از اُمت اسلامی به اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) نمی‌رسد و با آنها سنجیده نمی‌شود. آنان پایه دین و ستون یقین‌اند.

۳. به وسیله اهل بیت (علیهم‌السلام) هدایت عطا می‌شود و کوری باطنی انسانها علاج می‌شود.

۴. حقیقت قرآن حکیم و آیات کریمه او درباره آنهاست و رموز آن در آنها مستقر است و اینان گنجهای خدای رحمان‌اند. اگر سخن بگویند، در گفتار خود صادق‌اند و اگر ساکت شوند، چیزی آنها را به سکوت محکوم نکرده است و مقهور هیچ مقام خارجی نبوده‌اند؛ بلکه چون خودشان صاحبان سخن و امیران کلام‌اند، سخن گفتن اسیر آنان است و در اختیارشان قرار دارد. هر وقت مصلحت باشد، سخن می‌گویند و هر زمانی که سخن گفتن مصلحت نباشد، ساکت خواهند بود.

۵. آنها حیات دانش‌اند و علم به وسیله آنها زنده است. درباره حق، نه مخالف‌اند و نه مختلف و به وسیله آنان است که حق به نصاب لازم خود بر می‌گردد و باطل از جایگاهش برکنار می‌شود. اینان، دین خدا را عاقلانه در خود جای می‌دهند و دستورهای آن را رعایت می‌کنند؛ نه اینکه فقط در محدوده گوش و زبان خود آن را فراگیرند.

۶. خداوند آنان را از گزند گناه نگاه داشته و شاهدان اعمال بندگان خود قرار داده و آنها را با قرآن قرین و قرآن را با آنها همراه ساخته؛ به طوری که هرگز

قرآن را رها نمی‌کنند و قرآن نیز آنان را رها نخواهد کرد.

۷. هرکس راهی جدای از راه خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را طی کند، گمراه است. زمامداران حقّ و پرچمهای دین و زبانهای صدق، حقیقتِ اهل بیت طهارت(علیهم السلام) است و باید آنها را به بهترین درجات قرآنی منزل داد و همانند شتران تشنه کام، به کوثر زلال معرفت آنان وارد شد.

۸. اگر حسب ظاهر، یکی از آنان بمیرد، حقیقت ولایت و امامت او زنده است، و حقیقت او هیچ‌گاه فرسوده نمی‌شود.

۹. اهل بیت طهارت(علیهم السلام)، مخلوق و دست پرورده خداوند سبحان‌اند؛ ولی دیگران به این منظور پرورده می‌شوند که از برکات و حسنات علمی و عملی آن ذاتهای نورانی بهره‌مند شوند.

اما از جهت دوم، یعنی ادله اولویت تعیینی شخص امیرالمؤمنین(علیه السلام) نسبت به امت اسلامی برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی، سخنان آن امام همام(علیه السلام) درباره شخصیت علمی خود اوست که برخی از آنها در حضور رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و با تقریر آن حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم) صادر شده است. حضرت علی(علیه السلام) درباره خود چنین می‌فرماید: «اری نور الوحی و الرسالة و أشمّ ریح النبوة»<sup>۲۹</sup>؛ «إئی لعلی یقین من ربی و غیر شبهة من دینی»<sup>۳۰</sup>؛ «ما شککت فی الحق مُدّ

---

۲۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳۰- همان، خطبه ۲۲.



أرئيته»<sup>۳۱</sup>؛ «و انّ معی لبصیرتی ما لبست و لا لبس علی»<sup>۳۲</sup>، «انّ الكتاب لمعی ما فارقتہ مذ صحبتہ»<sup>۳۳</sup>؛ «بل اندمجت علی مکنون علم، لو بُحتُ به لاضطربتم اضطراب الارشیة فی الطوی البعیدة»<sup>۳۴</sup> «فأسألونی قبل أن تفقدونی؛ فوالذی نفسی بیده لا تسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فئة تهدی مائة و تُضِلُّ مائةً الاّ أنبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مُناخ رکابها و محطّ رحالها...»<sup>۳۵</sup>؛ «أنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض»<sup>۳۶</sup>؛ «لیس کل أصحاب رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) من کان یسأله و یتفهّمه... و کان لا یرّبی من ذلك شیء الاّ سألتُ عنه و حفظته»<sup>۳۷</sup>، «ألّم أعمل فیکم بالثقل الأكبر و أترك فیکم الثقل الأصغر»<sup>۳۸</sup>.

مناقب علمی و عملی حضرت علی(علیه السلام) به مراتب بیش از آن است که در نهج البلاغه آمده؛ زیرا سراسر این کتاب شریف، بیانگر فضایل آن حضرت(علیه السلام) است؛ چنانکه فضایل مزبور، بیش از منقول آن است.

خلاصه آنچه تا کنون درباره عظمت علمی و عملی حضرت علی(علیه السلام) نقل شده، عبارت است از:

۳۱- نهج البلاغه، خطبه ۴، حکمت ۱۸۴.

۳۲- همان، خطبه ۱۳۷.

۳۳- همان، خطبه ۱۲۲.

۳۴- همان، خطبه ۵.

۳۵- همان، خطبه ۹۳.

۳۶- همان، خطبه ۱۸۹.

۳۷- همان، خطبه ۲۱۰.

۳۸- همان، خطبه ۸۷.

۱. حضرت علی(علیه‌السلام)، نور وحی و رسالت را با چشم ملکوتی خود می‌دید، و بوی نبوت را با شامه درونی خویش استشمام می‌کرد.

در نهان انسان صالح، حواس دیگری وجود دارد که با شامه آن بوهای غیبی را استشمام می‌کند؛ مانند آنچه حضرت یعقوب(علیه‌السلام) فرموده است: ﴿إِنِّي لِأَجِدَ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْلَا أَن تَفْقَدُون﴾<sup>۳۹</sup> و منظره‌های غیبی را می‌بیند: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾<sup>۴۰</sup> و صدای فرشتگان غیبی را می‌شنود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۴۱</sup>

۲. یقین به حق بودن اصول و فروع دین که بین بندگان خدا کمتر وجود دارد، برای حضرت علی(علیه‌السلام) حاصل بود و تحقق آن از آسیب هر شبهه‌ای مصون بوده است.

۳. آن حضرت(علیه‌السلام) معارف الهی را با چشم ملکوتی خود مشاهده کرد. نه تنها با تفکر حصولی از آنها آگاه شد، بلکه از همان لحظه ارائه ملکوت اشیا، با یقین به سر می‌برد و هرگز گرفتار شك نشده بود.

۴. بینش الهی آن حضرت(علیه‌السلام) با وی بوده و نه خود مورد تلبیس قرار گرفت و نه دیگران را در اشتباه قرار داد.

---

۳۹ - یوسف، آیه ۹۴.

۴۰ - سوره تکوین، آیات ۵-۶.

۴۱ - سوره فصلت، آیه ۳۰.

۵. قرآن کریم، همراه با آن حضرت (علیه السلام) بوده و هرگز او را رها نکرد.

۶. علمی که آن حضرت (علیه السلام) داشت، اگر آن را اظهار می‌کرد، مایه اضطراب و لرزش دیگران می‌شد؛ آن طوری که ریسمان در چاه عمیق می‌لرزد. فرمود: قبل از ارتحال من، هرچه خواستید از من بپرسید. قسم به کسی که جانم در دست اوست! هرگز از بین حوادثی که اکنون تا قیامت رخ می‌دهد، چیزی سؤال نمی‌کنید و نه از گروهی که صدها نفر را هدایت می‌کند و صدها نفر را گمراه می‌سازد نمی‌پرسید، مگر آنکه من شما را از تمام خصوصیات قائد و سائق و سایر شئون آن آگاه می‌کنم و من به راههای آسمان غیب از راه زمین حسّ و شهادت، آگاه‌ترم! سرانجام، آیا من در بین شما به ثقل اکبر یعنی قرآن کریم عمل نکردم و آیا در بین شما ثقل اصغر عترت (علیهم السلام) را به ودیعت نهادم؟!

تذکر: آنچه، از دو جهت یاد شده، استنباط شده است، مسبوق به دلالت خود قرآن کریم است که علم صحیح و تفسیر ناب قرآن حکیم بهره اهل بیت طهارت (علیهم السلام) است؛ زیرا طبق آیه **﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ \* فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ \* لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾**<sup>۴۲</sup> مساس علمی با کتاب مکنون که باطن قرآن است و ظاهر قرآن نیز از آن تنزل یافته است، فقط بهره مطهّران از رجس و هم و رجز خیال است و کسانی که واجد چنین شرایطاند، همانا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اند که طبق آیه **﴿إِنَّمَا یرِیدُ اللّهُ لِیذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البیتِ وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهِیراً﴾**<sup>۴۳</sup>

---

۴۲ - سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۴۳ - سوره احزاب، آیه ۳۳.

اهل بیت عصمت(علیهم‌السلام) که تنها از رجس گناه به دورند، بلکه از آثار رقیق آنها نیز مطهّرند، شایسته مساس علمی با فرهنگ درونی و بیرونی قرآن کریم هستند؛ لذا تعریف و تبیین آنان نسبت به علوم و مفاهیم قرآن، ویژه است.

مناسب است در پایان این فصل، خصوصیت انسان کاملی چونان علی بن ابی طالب(علیه‌السلام) از لحاظ سخن گفتن درباره قرآن، با نقل گفتار کوتاهی از خود آن حضرت(علیه‌السلام) روشن تر شود. سهل بن حنیف انصاری که از محبوب‌ترین یاران امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) بود، بعد از مراجعت از صفین در کوفه درگذشت. حضرت علی(علیه‌السلام) بعد از شنیدن خبر ارتحال سهل بن حنیف، چنین فرمود: «لو أحببني جبل لتهافت»<sup>۴۴</sup> یعنی اگر کوه، محبت مرا در خود جای دهد و دوست من شود، متلاشی می‌شود و فرو می‌ریزد.

سید رضی در شرح جمله مزبور چنین گفته است:<sup>۴۵</sup> محنت و اندوه او افزوده می‌شود و مصیبتها با شتاب به او رو آور می‌شوند و این کار، جز برای پارسایان و پرهیزگاران و نیکان و برگزیدگان حاصل نمی‌شود؛ یعنی خوبان، هدف تیر بلا و غم‌اند! گفتار دیگر که حضرت علی(علیه‌السلام) در این باره فرمود: «من أحبنا أهل البيت فليستعد [فليعد] للفقر جلباباً»<sup>۴۶</sup>؛ یعنی هرکس ما خاندان عصمت و طهارت(علیهم‌السلام) را دوست داشته باشد، باید مهیا و آماده در بر

---

۴۴ - البلاغه، حکمت ۱۱۱.

۴۵ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱ - ۱۱۲.

۴۶ - همان، حکمت ۱۱۲.

کردن جامه فقر و روپوش تهی دستی باشد.

این شرح جناب سید رضی گرچه قابل قبول است و برخی از شواهد نقلی نیز آن را تأیید می‌کند، لیکن می‌توان برای گفتار یاد شده معنای دقیق‌تری بیان داشت و آن اینکه حقیقت انسان کامل با حقیقت قرآن، کاملاً هماهنگ است و حدیث ثقلین و جدا نبودن آنها از یکدیگر، و نیز همراهی قرآن با علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) آن را تأیید می‌کند.

بنابراین، حکم ولایت و خلافت انسان کامل، حکم قرآن کریم است؛ همان‌طور که حقیقت قرآن، فراتر از آن است که کوه آن را تحمل کند و اگر خداوند قرآن را بر کوه نازل می‌کرد، کوه متلاشی می‌شد، حقیقت ولایت انسان کامل نیز برتر از آن است که محمول کوه شود؛ زیرا احتمال و پذیرش کوه نسبت به امور مادی محسوس، محفوظ است؛ لیکن تحمل آن نسبت به امور مجرد و معقول محرز نیست؛ بلکه عدم آن محرز است؛ بنابراین، می‌توان معنای «لو أحببني جبل لتهافت» را هماهنگ با معنای آیه **﴿لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾**<sup>۴۷</sup> دانست.

اگر چنین معنایی برای حدیث علوی (علیه‌السلام) پذیرفته شود، آنگاه به خوبی روشن می‌شود که استحقاق آن حضرت (علیه‌السلام) برای تحلیل معارف قرآنی به نحو تعیین خواهد بود؛ زیرا آن حضرت (علیه‌السلام) به نوبه خود، قرآن ناطق است و بهترین راه شناخت هر چیزی، آن است که آن شیء را از زبان همان شیء بشناسیم و

معرفت قرآن از زبان امیرالمؤمنین(علیه السلام) به منزله شناخت قرآن از زبان خود قرآن است. آنچه تا کنون ثابت شد، عبارت است از صلاحیت کامل و استحقاق تعیینی اهل بیت عصمت(علیهم السلام) به ویژه امیرالمؤمنین(علیه السلام) برای تبیین علوم و مفاهیم قرآنی و آنچه در پیش داریم، بررسی گفتار آن حضرت(علیه السلام) درباره قرآن کریم است. به نظر می‌رسد بررسی اجمالی سخنان حضرت علی(علیه السلام) درباره قرآن به تبیین سه نظام بر می‌گردد:

اول: نظام فاعلی قرآن که در آن ثابت می‌شود که مبدأ پیدایش قرآن چیست و نحوه تحقق آن چگونه بوده است.

دوم: نظام داخلی قرآن که در آن بررسی می‌شود چگونه می‌توان به معارف قرآن کریم بار یافت. سوم: نظام غایی قرآن که در آن چنین تحلیل می‌شود که هدف نهایی پدید آمدن قرآن کریم چیست؟ بنابراین، با افزودن سه فصل دیگر درباره نظامهای سه‌گانه، بر دو فصل گذشته، رسالت این رساله به پایان می‌رسد.

## فصل سوم.

### بررسی نظام فاعلی قرآن در نهج البلاغه

گرچه هر موجودی که هستی او عین ذاتش نیست، نیازمند به علت است،

چنان که حضرت علی(علیه السلام) فرمود: «كُلٌّ قائمٌ في سواه معلول»<sup>۴۸</sup> و گرچه تمام موجودهای امکانی معلول و مخلوق خداوندند: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۴۹</sup>، لیکن آفرینش جهان بر محور جدایی مخلوق از خالق و انفصال وی از خالق خود، نخواهد بود؛ زیرا هرگونه جدایی، مستلزم تحوّل در مبدأ فاعلی است و خداوند، منزّه از هرگونه تحوّل و مبرّأ از هرگونه تغییر است.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) نیز فرموده است: «ولا يتغيّر مجال و لا يتبدّل بالأحوال و لا تُبليه الليالي و الأيام و لا يغيّره الضياء و الظلام»<sup>۵۰</sup>؛ «لا يشغله شأن و لا يغيّره زمان»<sup>۵۱</sup>.

بهترین وجه معقول آفرینش جهان، همانا تجلّی است که از ظریف‌ترین تعبیرهای قرآنی و روایی است؛ چنان‌که در آیه ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا﴾<sup>۵۲</sup> آمده است و در جریان معاد هم تلویحاً به آن اشاره شده است؛ زیرا خداوند در آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّبُهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ﴾<sup>۵۳</sup> تجلیه ساعت و قیامت را به خود اسناد داده است.

چون در قیامت کبرا و حشر اکبر، تمام اشخاص و اشیا به عنوان مبدأ

---

۴۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۴۹ - سوره رعد، آیه ۱۶.

۵۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۵۱ - همان، خطبه ۱۷۸.

۵۲ - سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۵۳ - سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

قابلی حضور و ظهور دارند، نه به عنوان مبدأ فاعلی، زیرا همه آنها تحت قهر حاکم‌اند، بنابراین، تنها عامل تجلی قیامت، ظهور خود خداوند متجلی خواهد بود؛ چون هیچ نوری در حشر اکبر حضور و ظهور فاعلی ندارد تا مایه روشنی اصل قیامت شود. به هر تقدیر، تنها عامل تجلی هر شخص یا شیء، ظهور ربوبیت خداوند در او خواهد بود.

حق روشنی روز که وسیله تجلیه و روشن نمودن اشیا و امور است: ﴿وَالنَّهَارَ إِذَا جَلَّاهَا﴾<sup>۵۴</sup>، بعد از آن است که خود روز روشن شده باشد: ﴿وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى﴾<sup>۵۵</sup>، زیرا تا خود روز متجلی نباشد، هرگز تجلی‌گر اشیا و امور دیگر نخواهد بود و تنها عامل تجلی روز، همانا ظهور ربوبیت خداوند است که مُقدر لیل و نهار بوده و مکرر آنها در يك‌ديگر و موج هرکدام در دیگری است: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحُونَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُرَةً﴾<sup>۵۶</sup>. از این جهت می‌توان گفت که ظهور روز، توسط ظهور خداوندی است که او ﴿نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۵۷</sup> است.

آنچه از نهج البلاغه در توجیه کیفیت آفرینش جهان بر می‌آید، این است که اساس خلقت الهی، همان تجلی عینی اوست؛ چنان‌که فرموده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لَخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»<sup>۵۸</sup> و پایه معرفت خالق نیز همان تجلی

---

۵۴ - سوره شمس، آیه ۳.

۵۵ - سوره لیل، آیه ۲.

۵۶ - سوره اسراء، آیه ۱۲.

۵۷ - سوره نور، آیه ۳۵.

۵۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.



علمی اوست؛ چنان‌که فرموده است: «بها تجلّی صانعها للعقول»<sup>۵۹</sup> و چون جلوه‌گاه علمی او عقل مجرد است، هرگز با چشم مادی دیده نخواهد شد: «و بها امتنع عن نظر العیون»<sup>۶۰</sup>؛ زیرا چشم مُلکی، عقل و معقول ملکوتی را نمی‌بیند؛ چه رسد به مشاهده ما فوق اینها.

البته تجلّی خداوند برای درك درونی، مستلزم احاطه علمی نیروی ادراك کننده نسبت به خداوند متجلّی نخواهد بود؛ لذا حضرت علی (علیه‌السلام) در این باره چنین فرمود: «لم تحط به الأوهام بل تجلّی لها بها و بها امتنع منها»<sup>۶۱</sup>. چون محل تجلّی محدود است، هرگز توان احاطه مبدأ محیط خود را ندارد و از آنجا که حیظه او را مبدأ فاعلی، محدود و احاطه کرده است، از این جهت، فقط برای نیروی ادراك کننده درونی جلوه کرده و از محدود و محاط شدن او امتناع ورزیده است.

اکنون که روشن شد اساس آفرینش خداوند، همان تجلّی عینی او و پایه معرفت الهی، همان تجلّی علمی اوست، صدور یا ظهور قرآن کریم از ذات اقدس خداوندی با تجلّی ویژه خواهد بود؛ چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در این باره فرموده است: «فبعث الله محمداً (صلّى الله عليه وآله وسلّم) بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته و من طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بينه و أحكمه... فتجلّی لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته»<sup>۶۲</sup>.

---

۵۹ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۶۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۶۱ - همان، خطبه ۱۸۵.

۶۲ - همان، خطبه ۱۴۷.

همان طوری که تجلی عینی خداوند در قرآن تکوینی، معقول است نه محسوس، لذا از حواس مادی امتناع دارد، تجلی علمی او در قرآن تدوینی نیز معقول است نه محسوس؛ لذا از حواس ملکی امتناع دارد و محرومانی که جز به حسّ مادی نپرداختند، از شهود قلبی او محجوب‌اند؛ چنان‌که تکلم او همانند اصل آفرینش وی، منزّه از ترویّ، تفکر حصولی، اهتمام‌ورزی ذهنی خواهد بود: «متکلم لا برویة، مرید لا بهمة، صانع لا بجارحة».<sup>۶۳</sup>

با چنین کلامی با صاحب‌دلان مشتاق مکالمه دارد و تکلم می‌کند: «و ما برحّ لله عزّت آلائه فی البرهه بعد البرهه و فی اّزمان الفترات، عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم، فاستصبحوا بنور یقظة فی الأبصار و الأسماع و الأفئدة، یذکرون بأیام الله».<sup>۶۴</sup>

چون قرآن جلوه ویژه الهی است، نور مخصوص او را به همراه خواهد داشت؛ لذا حضرت علی (علیه‌السلام) در این باره فرمود: «ابتعته بالنور المضيء، و البرهان الجلی و المنهاج البادی و الكتاب الهادی»<sup>۶۵</sup>؛ «ثم أنزل علیه الكتاب نوراً لا تطفأ مصابیحہ، و سراجاً لا یخبو توقدُهُ»<sup>۶۶</sup> و نیز فرموده است: «كتاب الله تبصرون به و تنطقون به».<sup>۶۷</sup> اگر خداوند قرآن را به عنوان نور نازل نکرده بود، هرگز دیدن اشیا با آن ممکن نبود؛ چون بصیرت دل با نور معنوی

---

۶۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۶۴ - همان، خطبه ۲۲۲، بند ۳.

۶۵ - همان، خطبه ۱۶۱.

۶۶ - همان، خطبه ۱۹۸.

۶۷ - همان، خطبه ۱۳۳.

می‌تواند اشیا و اشخاص را درك کند؛ نظیر آنکه چشم سر با نور حسّی و مادی اشیا را می‌بیند. غرض آنکه در نهج البلاغه گاهی تصریحاً و گاهی تلویحاً از قرآن به نور یاد شده است که این نور ویژه، محصول همان تجلّی علمی خاص است.

گرچه وسائط فیض در تجلّی سایر اشیا مأموران مخصوص خداوندند، لیکن در تجلّی قرآن کریم، مبادی فاعلی قریب نیز فرشتگان معصوم مخصوص‌اند که حضرت علی (علیه‌السلام) در این باره فرموده است: «و مسبّحون لا یسأمون؛ لا یغشاهم نوم العین و لا سهو العقول و لا فترة الأبدان و لا غفلة النسیان و منهم أمناء علی و حیه و السنّة الی رسله»<sup>۶۸</sup>؛ «جَعَلَهُمُ اللَّهُ فِيمَا هُنَاكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلِيَّ وَ حِيَهُ وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَ دَائِعَ أَمْرِهِ وَ نَهْيَهُ وَ عَصَمَهُمْ مِنْ رِيْبِ الشُّبُهَاتِ»<sup>۶۹</sup>؛ «و لم تطمع فيهم الوسوس فتقترع برينها على فكرهم»<sup>۷۰</sup>.

یعنی فرشتگان الهی، دائماً در تسبیح خستگی ناپذیرند و هرگز خوابِ چشم و سهوِ عقل و سستی بدن و غفلت فراموشی عارضشان نمی‌شود. از این گروه، عدّه‌ای امینِ وحی خدا و زبان گویای الهی برای پیامبران هستند. خداوند فرشتگان را امین وحی خود قرار داد و وحی را به وسیله آنان به پیامبر خود رساند و آنها را از اضطراب شبهه و شك حفظ کرد و هیچ وسوسه‌ای در آنها طمع نمی‌کند.

---

۶۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

۶۹ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۷۰ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

نتیجه آنکه مبدأ نظام فاعلی وحی، خداوند است و نحو اظهار آن نیز تجلی علمی ویژه است و حاملان آن هم فرشتگان مخصوص‌اند؛ بنابراین، هیچ بطلان و خلافی در محور فاعلی قرآن، راه ندارد. تمام مطالب این فصل را می‌توان از آیات قرآن کریم استنباط کرد؛ لیکن چون مدار اصلی بحث کنونی، استفاده مسائل آن از نهج البلاغه است، از استدلال و نیز استناد به قرآن کریم، تحرّز جستیم.

## فصل چهارم.

### بررسی نظام داخلی قرآن در نهج البلاغه

منظور از نظام داخلی قرآن، تشریح محتوای قرآن در نهج البلاغه نیست؛ زیرا همان‌طوری که در پیشگفتار گذشت، سراسر نهج البلاغه مضمون قرآنی دارد و به آن استناد دارد و بر آن اعتماد؛ بلکه مقصود از نظام داخلی قرآن در اینجا بیان کیفیت تفسیر قرآن و منهاج اصیل آن، طبق رهنمود حضرت علی (علیه‌السلام) است. آنچه از نهج البلاغه درباره منهاج تفسیر و روش مَشْرُوع تبیین قرآن کریم استنباط می‌شود، نکاتی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. قرآن تدوینی، کتاب صامت محض و ساکت صرف نیست؛ بلکه در عین صمت و سکوت، نطق و بیان دارد: «فهو (القرآن) بینهم شاهد صادق و صامت ناطق».<sup>۷۱</sup> اگر قرآن خموش محض می‌بود، هرگز به شهادت و

صدق که هر دو وصف گفتار است، موصوف نمی‌شد؛ گذشته از آنکه به ناطق بودن آن نیز تصریح نمی‌شد؛ «فالقُرآن امرٌ زاجرٌ و صامت ناطق؛ حجة الله على خلقه أخذ عليه ميثاقهم...»<sup>۷۲</sup>

۲. قرآن تکوینی، یعنی جهان آفرینش نیز صامتِ صرف و ساکتِ محض نیست؛ بلکه در عین خاموشی، دارای نطق است: «فصار كلٌّ ما خلق حُجَّةً له و دليلاً عليه، و ان كان خلقاً صامتاً؛ فحجته بالتدبير ناطقةً و دلالة على المبدع قائمة»<sup>۷۳</sup>

۳. جمع بین خاموشی و نطق جهان آفرینش، به این است که اگر کسی درباره نظام هستی و جهان عینی که قرآن تکوینی است، صحیح بیندیشد، و درست تدبّر کند و بر اساس ادراک راستین و راسخ سؤال طرح کند، پاسخ منطقی خود را از آن دریافت خواهد کرد؛ ولی اگر کسی در اثر نیندیشیدن، سؤال مشخصی را مطرح نکند، اصلاً پاسخی از آن نمی‌شنود یا اینکه، اگر سؤال ناصوابی را در اثر کژراهه و بدانندیشی خود ارائه کند، پاسخ ناصوابی را بر جهان آفرینش تحمیل می‌کند و همان را از آن تحویل می‌گیرد که این کج‌اندیشی اخیر، همان تفسیر به رأی ناپسند است. شاهد اینکه نطق قرآن تکوینی، بعد از اندیشیدن صحیح است. گفتار حضرت علی (علیه السلام) در وادی همین بیان است که فرمود: «فحجته بالتدبير ناطقة، و دلالة على المبدع قائمة».

---

۷۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۷۳ - همان، خطبه ۹۱.

همین معنا درباره قرآن تدوینی نیز صادق است؛ یعنی اگر کسی درباره نظام معرفتی قرآن که جهان علمی است، صحیح بیندیشد و پرسش استواری ارائه کند، پاسخ صائب خود را از قرآن کریم دریافت می‌کند؛ ولی اگر کسی در این باره درست فکر نکند و سؤال متقن و مشخصی را عرضه ندارد، اصلاً پاسخی از قرآن نمی‌شنود و اگر در اثر خامی و کژراهه رفتن، سؤال ناصوابی را مطرح کند، پاسخ غلطی را بر قرآن صائب صامت تحمیل می‌کند و سپس همان را به گمان خود از قرآن تحویل می‌گیرد که این طرح صورت مسأله غلط و دریافت بافته‌های فکری از زبان قرآن، همان تفسیر به رأی حرام و ممنوع است. هماره، سؤال از قرآن تکوینی و تدوینی باید عالمانه باشد؛ زیرا: «حسن السؤال نصف العلم» و همیشه، پاسخ صحیح، مسبوق به سؤال درست است.

۴. درستی سؤال که زمینه دریافت پاسخ صائب است در این است که پرسش با معیارهای اصلی نظام عینی یا علمی مسئول هماهنگ باشد؛ چون جهان عینی که قرآن تکوینی است و جهان علمی که قرآن تدوینی است، ضابطی خاصّ علیّ و معلولی و مانند آن دارد و اگر پرسشی مطابق با خطوط کلی حاکم بر نظام عینی یا معرفتی نباشد، هیچ پاسخ درستی از جهان عینی یا از قرآن که جهان علمی است شنیده نمی‌شود.

کسی که تدبّر تام ندارد، بافته‌های واهمه خویش را یافته‌های فاهمه می‌پندارد. چنین انسان مُختال زاعِم، همواره از موهومات خویش می‌پرسد و دائماً صدای گوشخراش و مغالطه‌آمیز باطل را از واهمه خود می‌شنود؛

چنان‌که حضرت علی(علیه‌السلام) در نامه‌ای به معاویه(لعنة الله عليه) چنین فرمود: «فَعَدَوْتَ عَلِيَّ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي وَ عَصَيْتُهُ أَنْتَ وَ أَهْلَ الشَّامِ بِي»<sup>۷۴</sup>، مقصود از تأویل مذموم در این نامه، همان تفسیر به رأی و تبدیل کثر راهه به صراط مستقیم و جایگزینی «هوا» به جای «هدا» است؛ در قبال تفسیر صحیح برخاسته از سؤال صائب و جواب مصیب که آن را تأویل محمود و ممدوح می‌نامند؛ چنان‌که حضرت علی(علیه‌السلام) در نامه‌ای به فرزند خود، چنین می‌نگارد: «وَأَنْ اِبْتَدَيْتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ»<sup>۷۵</sup> البته بحث تفسیر و تأویل و امتیاز اصطلاحی هرکدام از دیگری و استشهاد به آیات قرآنی برای امتیاز مزبور، در جایگاه خاص خود مطرح است.

حضرت علی بن ابی طالب(علیه‌السلام)، در برخی از خطبه‌ها، هم به نطق نظام عینی جهان اشاره فرمود و هم نطق نظام علمی قرآن را گوشزد کرد و درباره این دو موضوع، چنین فرمود: «وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قَدْرَتِهِ وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ»<sup>۷۶</sup>؛ «...وَأَشْهَدُ أَنَّ مِنْ سَاوَاكُ بَشِيءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ وَ الْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنْزَلَتْ بِهِ مَحْكَمَاتُ آيَاتِكَ، وَ نَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجُجِ بَيِّنَاتِكَ»<sup>۷۷</sup> و در بعضی از خطبه‌ها به ناطق بودن خصوص قرآن که همان نظام علمی جهان است، پرداخت و چنین فرمود: «اِظْهَرَكُم نَاطِقٌ لَا يَعْيا لِسَانَهُ وَ

---

۷۴ - نهج البلاغه، نامه ۵۵.

۷۵ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۷۶ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۷۷ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

بیت لا تهدم أركانہ و عزّاً لا تُهزم أعوانه»<sup>۷۸</sup>؛ «إنّ الله بعث رسولاً هادياً بكتابٍ ناطقٍ و أمر قائم»<sup>۷۹</sup>.  
۵. قرآن تدوینی، مرجع صاحب نظران صائب برای حلّ مشکل و پایان دادن به خصومت‌های فکری و حقیقی است؛ چنان‌که حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) چنین فرموده است: «و لما دعانا القوم إلى أن نُحكّم بیننا القرآن لم نكن الفريق المتولی عن کتاب الله سبحانه و تعالی و قد قال الله سبحانه: ﴿فإن تنازعتم فی شیءٍ فردّوه إلى الله و الرسول﴾<sup>۸۰</sup> فردّه إلى الله ان نحکم بکتابه و ردّوه إلى الرسول أن نأخذ بسنّته»<sup>۸۰</sup>.

یعنی هنگامی که متخاصمان، ما را به تحکیم قرآن فراخواندند، ما روبرگردان از کتاب خداوند نبودیم؛ چون خداوند فرمود: برای حلّ نزاع به خدا و پیامبر رجوع کنید و رجوع به خدا همان تحکیم کتاب اوست و رجوع به پیامبر، همان گرفتن سنّت آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلّم) است. از اینجا معلوم می‌شود که ظاهر قرآن کریم برای صاحب نظران، قابل فهم است اولاً و محتوای ظاهری او اگر تخصیص یا تقییدی از سنّت نیاید، حجّت است ثانیاً و کیفیت نطق قرآن هم عبارت از استنباط صاحب‌نظران منزّه از غرض ورزی و هوامداری و هوس پرستی است ثالثاً؛ چنان‌که در صدر همین خطبه آمده است: «إنا لم نحکم الرجال و إنما حکمنا القرآن و هذا

---

۷۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۷۹ - همان، خطبه ۱۶۹.

۸۰ - همان، خطبه ۱۲۵.



القرآن إنما خطّ مستور بين الدفتين؛ لا ينطق بلسانٍ و لا بد له من ترجمان و إنما ينطق عنه الرجال».<sup>۸۱</sup>

۶. تا کنون، بررسی خاموشی و نطق قرآن کریم، نسبت به سه گروه روشن شده است:

گروه اول، کسانی بوده‌اند که در اثر تحجّر و نیندیشیدن، هیچ‌گونه پرسشی را در ساحت قرآن مطرح نکرده‌اند و نمی‌کنند. چنین گروهی که ساکنان و جامدان حقیقی‌اند، سخنی را از قرآن حکیم نمی‌شنوند و این کتاب الهی نیز نسبت به آنها خاموشی پیشه کرده است.

گروه دوم، کسانی بوده‌اند که در اثر کژاراهه و بداندیشی، سؤال باطلی را به پیشگاه قرآن برده‌اند و با پیش فرضهای غلط آموز، صدای واهمه خویش را ندای قرآن تلقی کرده‌اند و کتاب الهی را به پاسخ دلخواه خود، متهم کرده‌اند و می‌کنند؛ در حالی که کتاب خداوند نسبت به این گروه هم، همچنان صامت است؛ زیرا آن مطالبی را که قرآن گویاست، این گروه نمی‌شنوند و آنچه را اینها از خود می‌شنوند، گفته قرآن کریم نیست.

گروه سوم، کسانی‌اند که متدبرانه با پیمودن صراط مستقیم، پرسش معقولی را به ساحت قرآن کریم عرضه داشته‌اند و می‌دارند و پاسخ مناسب را از او دریافت می‌کنند. چنین مفسّرانی، ترجمان کتاب کریم‌اند و از زبان قرآن، سخن می‌گویند: «انما ينطق عنه الرجال».<sup>۸۲</sup>

---

۸۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۸۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

اما آنچه هم اکنون مطرح است، بررسی نطق قرآن کریم نسبت به گروه چهارم است و آن، اینکه اگر انسان سالک صالحی از سطح مفسر متدبر عادی فراتر رفت و از ژرفای قرآن تکوینی، اسرار و رموزی را کسب کرد و با چنین ره‌توشه‌ای به پیشگاه قرآن تدوینی رفت و پرسش غیب آموزی را مطرح ساخت و پاسخ مناسب با ملاحم و غیوب آینده را مثلاً مسألت کرد، قرآن کریم در این بخش نیز ناطق است و با زبانی چنان مستنطق ژرف اندیش خواهان ملاحم و اسرار غیبی سخن می‌گوید؛ چنان که امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) فرموده است: «ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق و لكن أخبركم عنه. ألا إن فيه علم ما يأتي و الحديث عن الماضي و دواء داءكم و نظم ما بينكم».<sup>۸۳</sup>

آنچه از گروه چهارم متوقع است، دو نکته محوری است: یکی راجع به اسرار و ملاحم و غیوب که خارج از قلمرو تکلیف عمومی است و فقط برای خواص، جنبه کمالی دارد و دیگری تبیین قید یا خصوصیت یا قرینه و مانند آن که در تنظیم نصاب حجیت ظواهر قرآن، سهم به سزایی دارند؛ یعنی آنچه گروه سوم با استنطاق و استظهار قرآنی به دست آورده‌اند، به انضمام آنچه از گروه چهارم در زمینه تخصیص یا تقیید عموم یا اطلاق محتوای قرآنی نقل شده، به نصاب حجّت می‌رسد و قرآن کریم، در این دو نکته محوری، گرچه نسبت به گروه چهارم که همان اولیای معصوم الهی‌اند ناطق است، نسبت به گروه سوم که همان مجتهدان صاحب نظر و مفسران صائب رأی‌اند صامت است؛ لذا حضرت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) در مقام تحدی و مبارزه طلبی، چنین فرموده است: «فاستنطقوه و لن ينطق و لكن أخبركم عنه».

۷. اولین نطق قرآن کریم، همانا درباره روشن کردن مراد خود است؛ یعنی قبل از دلالت بر هر مطلب بیرونی، راجع به کیفیت انسجام درونی خود سخن می‌گوید و پیام قرآن حکیم در این زمینه آن است که نه تنها هیچ‌گونه تهافت، تخالف، تکاذب در سراسر آیات او یافت نمی‌شود، بلکه کمال انعطاف را نسبت به هم داشته و از این جهت، تمام آیات، متشابه و مثانی هم‌اند؛ ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا

**متشابهاً مثانی**﴾.<sup>۸۴</sup>

حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، درباره تعامل آیات قرآنی با یک‌دیگر و تعاطی آنها در دلالت بر مقصود، از زبان خود قرآن کریم چنین سخن می‌گوید: «و ذکر ان الكتاب يُصدّق بعضه بعضاً و أنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه ﴿و لو كان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً﴾»<sup>۸۵</sup>؛ یعنی سراسر آیات قرآن، تصدیق‌کننده یک‌دیگر و تبیین‌کننده همدیگرند و اگر مطلبی در آیه‌ای بازگو شود، همان مطلب به یاری آیه یا آیات دیگر روشن‌تر می‌شود و تعمیم آن تخصیص می‌یابد و اطلاق آن تقیید می‌شود و قرینه آن بازگو می‌شود و سایر اقسام دلالت و انحاء تفسیری آن واضح خواهد شد.

چون شرح برخی از آیات را باید از زبان آیه دیگر شنید، و تفسیر بعضی از آیات را با شهادت آیات دیگر به نصاب لازم رساند؛ چنان‌که حضرت علی (علیه‌السلام) در این باره می‌فرماید: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض و لا یختلف فی الله و لا

---

۸۴ - سوره زمر، آیه ۲۳.

۸۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

يخالف بصاحبه عن الله».<sup>۸۶</sup>

همین مطلب، یعنی گرایش آیات به يك ديگر، و نطق و تصدیق و شهادت آنها نسبت به يك ديگر از آیات قرآنی که درباره نور بودن و تبیان بودن او برای تمام اشیا نازل شده است، کاملاً قابل استفاده است؛ زیرا کتابی که نور امور، اشیا و مطالب ديگر است، قبل از هر چیز، نور خود خواهد بود و نیز کتابی که تبیان اشیاي ديگر است، قبل از هر چیز، تبیین کننده خویش خواهد بود.

۸. منهاج و روش اصیل در تفسیر قرآن، همان تفسیر قرآن به خود قرآن است و چون متن قرآن، جوامع انسانی را به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) ارجاع می‌دهد، بنابراین، رجوع به سنت معصومین (علیهم السلام) متمم و مکمل تفسیر قرآن به قرآن خواهد بود؛ به طوری که بدون چنین رجوعی، حقیقت قرآن به خود قرآن نیز تفسیر نمی‌شود؛ زیرا با طرد برخی از آیات الهی که دلالت بر لزوم رجوع به سنت معصومین (علیهم السلام) دارد، مقداری از آیات قرآن از صحنه تفسیر حذف می‌شود و چنین روشی با انعطاف و تعاطی دلالتی سراسر آیات قرآن کریم نسبت به يك ديگر سازگار نخواهد بود؛ لذا حضرت علی (علیه السلام) درباره اولیای الهی که کامل‌ترین مصداق آن، معصومین (علیهم السلام) هستند چنین فرموده است: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ... بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ بِهِ عِلْمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا».<sup>۸۷</sup>

---

۸۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۸۷ - همان، حکمت ۴۳۲.

سیر آنکه اولیای الهی ترجمان قرآن‌اند و به وسیله آنان علوم قرآنی بهره دیگران می‌شود، قبلاً بازگو شد و آن این بود که اینان جزء گروه چهارم‌اند و پرسشهای خاصی را در ساحت قرآن مطرح می‌کنند که دیگران از شنیدن صدای آن ناطقِ باطنی «قرآن» محروم‌اند. در هر مرحله‌ای که توده مردم یا دانشمندان از شنیدن صدای قرآن بی‌بهره‌اند، قرآن کریم به وسیله ترجمان معصوم تفسیر می‌شود؛ چنان‌که قبلاً نقل شد؛ «و لا بدّ له من ترجمان»<sup>۸۸</sup>، و کسی که خروش واهمه خود یا غوغای مُختالانه دیگر را می‌شنود، حق ندارد آن را بر قرآن کریم تحمیل کند و آن را مقصود کتاب خدا بداند؛ که چنین کاری طبق بیان حضرت علی (علیه‌السلام) جهالت و ضلالت است.

آن حضرت (علیه‌السلام) درباره عالمِ نمایی که دامی در برابر مردم نصب کرده تا عده‌ای را با فریب و نیرنگ به دام خود بکشد و باطن او جز دام، چیز دیگری نیست، می‌فرماید: «و آخر قد تسمی عالماً و لیس به؛ فاقتبس جهائل من جهال و اضالیل من ضلال و نصب للناس اشراکاً من حبائل غرور و قول زور؛ قد حمل الكتاب (أی القرآن) علی آرائه و عطف الحق علی أهوائه... یقول: أقف عند الشبهات و فیها وقع و یقول: أعتزل البدع و بینها اضطجع؛ فالصورة صورة إنسان و القلب قلب حیوان؛ لا یعرف باب الهدی فیتبعه و لا باب العمی فیصدّ عنه و ذلك میّت الأحياء»<sup>۸۹</sup>.

کسی که رأی خود را بر قرآن تحمیل می‌کند، و کتاب الهی را با تفسیر به

---

۸۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۸۹ - همان، خطبه ۸۷.

رأى وسیله ارتزاق و نیز دامی برای نیرنگ دیگران قرار می‌دهد، خود دامی است به صورت انسان و جنازه عمودی است به صورت زنده ایستاده و متحرک؛ چون باطن او حیوانی است زنده و انسانی است مرده!

ولی انسان کامل مانند حضرت بقیة اللہ رواح من سواه فداه درباره قرآن تدوینی، همان بینش را دارد که درباره قرآن تکوینی؛ یعنی، همان طوری که در نظام تکوینی و عینی، تمام اشیا تابع مشیت و اراده خداست، در نظام تدوینی و علمی نیز تمام علوم و مفاهیم و معارف نیز تابع علم خداست، که به صورت قرآن حکیم تجلی کرده است؛ لذا حضرت علی (علیه السلام) درباره چنین انسان کامل و الهی در قبال دامهای به ظاهر انسان، فرموده است: «يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى».<sup>۹۰</sup>

کسی که رأی خود را بر وحی الهی تحمیل کند و قرآن را بر هوای خویش حمل کند، یا مُفرط است یا مُفرط؛ زیرا منشأ چنان کاری جز جهالت و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود و جاهل ضال، یا گرفتار افراط است یا مبتلا به تفریط و هر دو آنها کژراهه است که نوال بهشت را به وبال دوزخ تبدیل می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره چنین فرموده است: «و أن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم عبده و رسوله... فأدّى أميناً و مضى رشيداً و خلف فينا راية الحق؛ من تقدمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزمها لحق».<sup>۹۱</sup>

---

۹۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

۹۱ - همان، خطبه ۱۰۰.

سرّ مروق و خروج متقدّم مفراط و راز زهوق متخلّف مفراط، همانا این است که تفسیر وحی به خودِ وحی، تنها صراط مستقیم نجات است که هرگونه انحراف از آن، زمینه ارتداد و خروج از دین و در نتیجه سبب هلاکت خواهد بود؛ برخلاف التزام همه جانبه به آن که در این حال، همواره انسان ملتزم اعتقادی و عملی به متن صراط مستقیم و اصل و در نهایت به هدف غایی، ملحق و نایل می‌شود.

تذکر: آنچه درباره تفسیر قرآن به قرآن از نهج البلاغه نقل شده، در آثار حسنه و به جا مانده از سایر معصومین (علیهم السلام) نیز فراوان است و چون بازگو کردن آنها خارج از حریم این نوشتار کوتاه است، از نقل آنها خودداری شده است؛ لیکن بیان کوتاهی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) درباره منهاج معقول و روش مقبول تفسیر قرآن که همان تبیین قرآن به خود قرآن است، نقل می‌شود. البته غالب سخنان حضرت علی (علیه السلام) به جوامع الکلم حضرت خاتم انبیاء (صلی الله علیه و آله و سلّم) است؛ چنانکه الحاق شده به کلمات دیگر امامان معصوم (علیهم السلام) است؛ چون همه آن ذتهای نوری و مآثر آنان، مصبوغ به صبغه الهی است که احسن صبغه‌هاست.

از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ لِيَصْدُقُ بَعْضُهُ بَعْضًا؛ فَلَا تَكْذِبُوا بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>۹۲</sup>؛ «علیکم بالقرآن؛ فاتخذوه إماماً و قائداً».<sup>۹۳</sup>

اگر يك آیه برابر رأی مفسّر هوا مدار تفسیر شود، حتماً آیات دیگر، چنان

---

۹۲ - کنز العمال، ح ۲۸۶۱.

۹۳ - همان، ح ۴۰۲۹.

برداشتِ معمولی را تکذیب می‌کنند و سبب چنین تکذیب باطلی، همانا تحمیل هوا بر هدا است و چون مفسّر هوس پرست به هوای خویش اقتدا دارد، هوای او رهبر وی است و اگر قرآن را برابر هوس خود تفسیر کرد، قرآن را که باید رهبر باشد تحت رهبری قرار داده است.

البته هلاکِ دامنگیر چنین افرادی خواهد شد؛ چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره هلاکت هوامداران فرموده است: «كَأْتُهُمْ أُمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ»<sup>۹۴</sup>؛ «كَأَنَّ كُلَّ امْرَأٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسُهُ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ وَ أَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ»<sup>۹۵</sup> بر خلاف مفسر حقّ مداری که هدای قرآن را بر هوای خود ترجیح داده است؛ زیرا چنین مفسر هدایت طلبی، قرآن را رهبر خویش قرار داده است.

چنان‌که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در این‌باره فرموده است: «قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابُ مِنْ زَمَامِهِ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثِقَلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنزَلُهُ»<sup>۹۶</sup>؛ زیرا قرآن کتابی است که به هیچ وجه، بطلان در او راه ندارد؛ ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>۹۷</sup>. از این جهت، حضرت علی (علیه‌السلام) چنین راهنمایی فرموده است: «وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَ اسْتَغْشَوْا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»<sup>۹۸</sup>؛ یعنی هنگام تعارض رأی شما با قرآن حکیم، رأی

---

۹۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۹۵ - نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

۹۶ - نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۹۷ - سوره فصلت، آیه ۴۲.

۹۸ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.



خود را به بطلان متهم کنید؛ نه قرآن را و هنگام تعارض هوای شما با هدایت قرآن، هوای خود را مغشوش بدانید؛ نه هدایت قرآن را.

۹. گرچه قرآن نور الهی است و هیچ‌گونه ابهامی در آن نیست، لیکن متشابهات از يك سو و اکتفای آن به بیان ضابط جامع و حکم کلی بدون ذکر مصداق یا وجه مشخص از سوی دیگر بهانه‌ای برای کسانی است که به بیماری زبیغ دل‌آلوده‌اند و گرفتار ویروس نفاق مرق، نکث و قسط هستند و بدون رجوع به محکّمات، ممکن است به برخی از آیات عذر بیاورند.

در این زمینه، طبق رهنمود خود قرآن باید به عترت طاهرین (علیهم‌السلام) که قرآن ناطق‌اند، مراجعه کرد تا منافق چند چهره از آیه‌ای که چند معنا دارد، بهره نروا نبرد.

در این باره حضرت علی (علیه‌السلام) به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای احتجاج با خوارج اعزام کرده، فرموده است: «لا تُخاصمهم بالقرآن؛ فإنّ لقرآن حملاً ذو وجوهٍ. تقول و يقولون؛ و لكن حاججهم بالسُّنة؛ فإنهم لن يجدوا عنها محيصاً».<sup>۹۹</sup>

سرّ آنکه سنّت معصومین (علیهم‌السلام) تعیین‌کننده مقصود است، با اینکه سنّت همانند قرآن مشتمل بر متشابهات است این است که سنّت، مجموع گفتار، رفتار، نوشتار، سکوت و سکون و مانند آن است و با تحقق عینی هر يك از

این مصادیق، ضوابط عام و قواعد کلی، در خارج متحقق و متعیّن خواهد شد و راه وجوه دیگر که مورد پسند منافق باشد، بسته می‌شود.

اگرچه همه آنچه را که در سنت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ظهور کرده است، غیر از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی احاطه نکرده است و آن حضرت در این باره چنین فرموده است: «و لیس کلّ أصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) من کان یسأله و یستفهمه؛ حتی أن کانوا لیحبون أن یجیء الأعرابی و الطاریء؛ فیسأله (علیه السلام) حتی یسمعوا و کان لایرّ بی من ذلك شیء إلاّ سألته عنه و حفظته».<sup>۱۰۰</sup>

شمه‌ای از احاطه علم علوی (علیه السلام) در فصل دوم گذشت؛ از این رهگذر آن حضرت (علیه السلام) در کسوت تحدی یا جامه شکرگزاری در برابر نعمت الهی علم غیب، چنین فرموده است: «و الله لو شئت أن أخبر کلّ رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت؛ و لکن أخاف أن تکفروا فیّ برسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)».<sup>۱۰۱</sup>

البته منشأ چنین حیظه تامی، همانا مظهریت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای علم خداوندی است که در این باره فرموده است: ﴿و ما تكون فی شأن و ما تتلوا منه من قران و لا تعملون من عمل إلاّ کنا علیکم شهوداً إذ تفیضون فیہ و ما یعزب عن ربّک من مثقال ذرّة فی الأرض و لا فی السماء و لا أصغر من ذلك و لا أكبر إلاّ فی کتاب مبین﴾<sup>۱۰۲</sup>؛ چنان‌که انسان کامل به نوبه خود با اذن

۱۰۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰.

۱۰۱ - همان، خطبه ۱۷۵.

۱۰۲ - سوره یونس، آیه ۶۱.

خداوند، کتاب مبین، امام مبین و مانند آن خواهد بود.

## فصل پنجم.

### بررسی نظام غایی قرآن در نهج البلاغه

نظام علیّیت و معلولیت، آن است که برای هر فعلی، فاعل و غایت است؛ یعنی هیچ فعل بدون مبدأ فاعلی و بر حسب اتفاق پدید نمی‌آید و نیز هیچ کاری بدون هدف نخواهد بود. البته اهداف کارها متنوع‌اند؛ زیرا افعال گوناگون‌اند؛ چنان‌که فاعلها نیز متفاوت‌اند و از این ضابط جامع، هیچ فعلی استثنا نشده و نمی‌شود.

اما فاعلها در تأثیر تفاوتی که دارند، ممکن است برخی از آنها هدفی خاصی که خارج از هستی آنهاست داشته باشند و با انجام فعل مخصوص، بین خود و هدف خویش پیوند برقرار کنند و به وسیله آن رابط که همان فعل مخصوص آنهاست، به هدف خاص نایل آیند و بعضی از آنها ممکن است هدف مخصوصی که خارج از ذات آنها باشد، نداشته باشند تا با انجام فعل خاص، بین خود و هدف مزبور پیوند برقرار کنند و به وسیله آن پیوند ویژه به هدف خود برسند.

چنین فرضی در نظام علیّی و معلولی، نه تنها ممکن است، بلکه ضروری است؛ زیرا همان‌طوری که سلسله نظام فاعلی اشیا حتماً باید به مبدأ

فاعلی بالذات برسد که علیّت فاعلی او عین ذات اوست و نیازی به تتمیم نصاب مبدأ فاعلی ندارد، بلکه خود فاعلی بالذات است، همان طور که موجود بالذات است، سلسله نظام غایی اشیا هم حتماً باید به مبدأ غایی بالذات برسد؛ زیرا علیّت غایی او عین ذات اوست و احتیاجی به تکمیل نصاب مبدأ غایی ندارد؛ و گرنه مشکل دور یا تسلسل مطرح خواهد شد؛ بنابراین، وجود مبدأ غایی بالذات، در نظام هستی ضروری است.

از برهان توحید چنین بر می آید که بیش از يك واجب بالذات که تمام کمالهای ذاتی او عین ذات اوست و همگی نامحدوداند، وجود ندارد؛ بنابراین، خداوند که مبدأ فاعلی بالذات برای تمام اشیاست، مبدأ غایی بالذات برای تمام آنها خواهد بود و هر فاعلی، کاری را برای نیل به کمال انجام می دهد و اگر خود کمال مطلق و نامحدود، کاری را انجام داد، هدف آن کار نیل به لقا و قرب همان فاعل است؛ نه چیز دیگر؛ پس در این گونه از موارد، هدف همان فاعل است؛ نه جدای از آن؛ لذا خداوند از خودش چنین یاد فرموده است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾<sup>۱۰۳</sup> و هرچه خارج از فاعل نامحدود فرض شود، فعل اوست؛ نه هدف او؛ زیرا آن فاعل غیر متناهی، هم اول و مبدأ فاعلی بالذات تمام ما سواست و هم آخر و مبدأ غایی بالذات همه ماعدا.

هدفمند بودن نظام هستی که قرآن تکوینی است و نیز هدفدار بودن قرآن حکیم که جهان تدوینی است بر اساس دو اسم از اسمای حسنای خداوند

خواهد بود:

اول آنکه خداوند، غنی محض است؛ لذا هیچ‌کاری را برای رفع نقص خود نمی‌کند؛ زیرا فقری ندارد تا با تحصیل هدف مفروض، فقر موهوم را بر طرف کند و نیز هیچ فعلی را برای نفع رساندن به غیر خود انجام نمی‌دهد، به طوری که سود رساندن به غیر خود، فاقد کمالی از کمالهای نامحدود است و با این رسیدن به آن کمال مفقود می‌رسد؛ این فرض نیز باطل خواهد بود؛ زیرا برای خدایی که کمال محض و فعلیت نامتناهی است، چنین حالی مفروض نیست.

لذا، خداوند جهان علمی و عینی را و نیز قرآن تکوینی و تدوینی را نه برای آنکه سودی بهر آفرید و نه برای آنکه جودی برساند خلق کرد. غرض آنکه هیچ کمالی از ناحیه فعل به فاعل بالذات نمی‌رسد؛ چون فاعل بالذات عین کمال نامحدود است.

دوم آنکه خداوند حکیم است؛ لذا هیچ کاری بدون حکمت، هدف، منفعت، مصلحت و مانند آن از وی صادر نمی‌شود؛ یعنی تمام کارهای او حکمت و ثمره سودمند دارد که آن ثمر بر همان فعل مترتب است و فعل خدا که موجود ممکن است، به کمال لایق خود می‌رسد.

آنچه از جمع‌بندی این دو اسم (غنی، حکیم) از اسمای حسناى الهی استنباط می‌شود:

۱. سراسر جهان تکوین و تدوین، با حکمت، مصلحت و هدف همراه است.
۲. هیچ‌کدام از حکمتها، مصلحتها و هدفها به خداوند بر نمی‌گردد؛ حتی نفع رساندن به غیر خدا نیز کمال خارج از ذات او نیست تا از رهگذر فعل او تأمین شود.
۳. چون قدرت که همان مشیّت فعل و ترک است، عین ذات خداوند است، صدور هیچ فعلی از ذات اقدس الهی، ایجابی نیست تا او مضطر باشد؛ نه مختار.
۴. دوام فیض، غیر از قِدَم عالم طبیعت است؛ لذا دوام فیض و فضل خداوندی که «کل منّه قدیم» و «دائم الفیض و الفضل علی البریّة» است، قدم جهان ماده را که عین سیلان و تحول بوده و حدوث زمانی، ذاتی (به معنای هویت، نه بمعنای ماهیت) اوست به همراه ندارد.
۵. چون خداوند قادر مطلق است، مقدور هیچ شخص یا قانونی قرار نمی‌گیرد که حاکم بر او باشد؛ لذا، صدور کار حکیمانه نسبت به او (وجوب علیه) ندارد، آن طوری که معتزله می‌پندارد؛ بلکه (وجوبٌ عنه) دارد که حکمای امامیه بر آن‌اند.
۶. امتیاز تفکر فلسفه امامی از توهّم کلام اشعری، در دو محور اساسی است: یکی آنکه بر اساس توهّم اشعری، حُسن و قبح در کار نیست؛ ولی

بر پایه تعقل فلسفه امامی، عقل در ادراك حسن و قبح في الجملة مستقل است. دیگر آنکه فعل خداوند بر اساس توهم کلام اشعری، معلل به هدف و غرض نیست؛ ولی بر پایه تعقل فلسفه امامی، فعل خداوند معلل به هدف است. آن هدف یا بالذات است که عین فاعل است و کمال، نهایی فعل در تقرّب به فاعل محض است که هدف بالذات است و یا بالغیر است که همان کمال، حکمت، مصلحت و منفعت مترتب بر فعل است که فعل، با نیل به آن به کمال خاص خویش در محدوده هستی امکانی خود بار می‌یابد و اگر فعل به هدف نرسید، آسیبی به فاعل نمی‌رسد و سبب محرومیت وی نمی‌شود؛ زیرا چنین فاعل بالذات و نامحدودی حتماً بی‌نیاز صرف خواهد بود. قرآن حکیم در این باره دو مطلب اساسی را ارائه کرده است: یکی بیان هدف قرآن تکوینی که همان نظام هدفمند آدم و عالم است و دیگری، بی‌نیازی محض خداوند. اما درباره مطلب اول، هدف آفرینش نظام کیهانی را که همان قرآن تکوینی است، از يك سو معرفت توحیدی انسان می‌داند و در پایان سوره «طلاق» چنین می‌فرماید: ﴿اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾<sup>۱۰۴</sup> و از سوی دیگر، عبادت خالص انسان را هدف خلقت وی

اعلام می‌دارد و در بخش پایانی سوره «ذاریات» چنین می‌فرماید: ﴿و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ لیعبدون﴾<sup>۱۰۵</sup> برابر آیه اول، هدف عقل نظری و جنبه دانشی انسان ملحوظ است و برابر آیه دوم، هدف عقل عملی و جنبه ارزشی او لحاظ شده است تا کمال انسان در پرتو علم صائب و عمل صالح تأمین شود.

مطلب دوم، غنای ذاتی خداوند است، از هر موجود و هر ثمری که بر وجود امکانی مترتب است؛ که از سوره مبارکه «ابراهیم» استفاده می‌شود: ﴿و قال موسى إن تکفروا أنتم و من فی الأرض جمیعاً فإنّ الله لغنی حمید﴾<sup>۱۰۶</sup>؛ یعنی کفر اعتقادی جامعه ملحد که به نقص عقل نظری و دانشی آنان بر می‌گردد و کفر عملی آنها که به نبود عقل عملی و ارزشی آنها مرتبط است، هیچ‌گزندی به خداوند غنی محض وارد نمی‌کند. پس، اگر محتوای آیه پایانی سوره «طلاق» حاصل نشود و همچنین مضمون بخش پایانی سوره «ذاریات» حاصل نشود، هرگز نمی‌توان گفت: خداوند از نیل به هدف خود محروم می‌شود و از این جهت، کمال نخواهد داشت؛ بلکه باید چنین گفت که انسان در اثر سوء رفتار خویش به کمال متوقّع خود نایل نمی‌آید.

اکنون که عصاره تفسیر قرآنی و تعلیل عقلی روشن شد، به شمه‌ای از آنچه در نهج البلاغه درباره اصل هدف آفرینش از يك سو و بررسی نظام غایی قرآن که مقصود اصلی این فصل است از سوی دیگر اکتفا می‌شود. آن

---

۱۰۵ - سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۱۰۶ - سوره ابراهیم، آیه ۸.



حضرت(علیه السلام) درباره بی‌نیازی فاعل از هدف مخصوص فعل، چنین فرموده است: «فإنَّ الله سبحانه و تعالی خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم، آمنًا من معصيتهم، لأنَّه لا تضره معصية من عساه و لا تنفعه طاعة من أطاعه...».<sup>۱۰۷</sup> مقصود از طاعت، جامع طاعت فکری و عملی است؛ چنان‌که منظور از معصیت، جامع هر دو قسم است.

پس نه توحید موحدان که علم صائب است، به سود خداست و نه عبادت متعبدان که عمل صالح است به نفع وی؛ چه، نه الحاد ملحدان که جهل نظری است، به زیان خداست و نه طغیان، شرک، و عصیان تبهکاران که عمل ناصالح است، به زیان خداوند! بنابراین، فعل خداوند گرچه هدفمند است، لیکن فاعل یعنی ذات اقدس الهی منزّه از غرض زائد بر ذات خود است.

آنچه در نهج البلاغه درباره هدفمندی آدم و عالم آمده، این است که: «فإنَّ الله سبحانه لم یخلقکم عبثاً و لم یترککم سُدی و لم یدعکم فی جهالةٍ و لا عمی»؛<sup>۱۰۸</sup> «و کلف یسیراً و لم یكلف عسیراً و أعطی علی القلیل کثیراً و لم یعص مغلوباً و لم یطع مُکرهاً و لم یُرسل الأنبیاء لعباً و لم یُنزل الكتاب للعباد عبثاً و لا خَلَقَ السموات و الأرضَ و ما بینهما باطلاً: ﴿ذَکَ ظَنُّ الذِّینِ کَفَرُوا﴾».<sup>۱۰۹</sup>

---

۱۰۷ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۱۰۸ - همان، خطبه ۸۶.

۱۰۹ - همان، حکمت ۷۸.

لازم است توجه شود که نظام غایی قرآن تدوینی، همان نظام غایی ارسال رسولان و فرو فرستادن صحیفه‌ها و کتابهای نورانی آنان است؛ گرچه مهیمن بر آنهاست و عصاره اهداف آنها دو چیز است که هرکدام برای تأمین بخشی از بخشهای ارواح انسانی و نفوس آدمی است که یکی تعلیم (اعم از حصولی و حضوری) و دیگری تزکیه است که مقداری از این اهداف برای تکمیل شأن نظری جان آدمی است و مقدار دیگر از آنها برای تحصیل کمال شأن عملی روح انسانی است: «فبعث فیهم رُسُلَه و واتر إلیهم أنبیائه؛ لیستأدوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسیّ نعمته و یحتجّوا علیهم بالتبلیغ و یتیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدرة»<sup>۱۱۰</sup> (الآیات المقدرة)؛ «بعث الله رُسُلَه بما خصّهم به من وحیه و جعلهم حجّةً له علی خلقه؛ لئلا تجب الحجّة لهم بترك الأعدار إلیهم؛ فدعاهم بلسان الصدق إلی سبیل الحق».<sup>۱۱۱</sup> یعنی عقل و براهین قاطع آن، در عین لزوم کافی نیست؛ بلکه برای تأمین سعادت و رفع هرگونه اعتذار و برطرف کردن هرگونه تمسک و احتجاج بندگان، ارسال رسول لازم است؛ که از آیه ۱۶۵ سوره «نساء» نیز چنین مطلبی استنباط می‌شود: «بعث إلی الجنّ و الإنس رسله؛ لیکشفوا لهم عن غطاءها و لیحذروهم من ضرائها».<sup>۱۱۲</sup>

از این تعبیر ظریف بر می‌آید که بهترین راه تعلیم، همان اشهاد و تعلیم حضوری است و سودمندترین علم همانا شهود حقیقت دنیاست که دوستی

---

۱۱۰ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

۱۱۱ - همان، خطبه ۱۴۴.

۱۱۲ - همان، خطبه ۱۸۳.

آن سرمایه هر خطاست: «حب الدنيا رأس كل خطيئة». و سرّ آن این است که تعبیر حضرت علی (علیه السلام) در این باره به این صورت است که انبیا مبعوث شده‌اند تا پرده دنیا را از روی زشتی بردارند و مردم را به خطر او هشدار دهند: «فهداهم به من الضلالة و أنقذهم بمكانه من الجهالة».<sup>۱۱۳</sup> در این جمله کوتاه، به دو هدف اساسی بعثت که همان تزکیه و تعلیم باشد اشاره شد؛ زیرا ضلالت در مقابل جهالت، ناظر به نقص عقل عملی است و جهالت در مقابل آن، راجع به نقص عقل نظری است. البته در موارد دیگر، به راههای ضلالت و نیز به اقسام جهالت آنان اشاره شد: «فبعث محمداً صلى الله عليه وآله وسلم) بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادته و من طاعة الشيطان إلى طاعته؛ بقرآن قد بينه و أحكمه، ليعلم العباد ربهم إذ جهلوه و ليقروا به إذ جحدوه و ليثبتوه بعد إذ أنكروه».<sup>۱۱۴</sup> در این مورد نیز به طور روشن، هدف بعثت و نظم غایی نزول وحی قرآنی، معرفت پروردگار و عبادت و اطاعت وی اعلام شده است. البته در پرتو این دو هدف مهم، اهداف فرعی دیگری هم مطرح است که همه آنها با تأمل و تدبّر به یکی از دو رکن محوری عقیده صائب و عمل صالح برمی‌گردد؛ مانند ایجاد برادری و صفا، برقراری وحدت و وفا، برطرف نمودن کینه و جفا: «دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّعَائِنَ وَ أَطْفَاءَ بِهِ التَّوَاتِرَ؛ أَلْفَ بِهِ إِخْوَاناً وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَاناً؛ أَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ وَ أَدَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ»<sup>۱۱۵</sup>؛ زیرا شرح حقایق حکمت نظری و

---

۱۱۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱.

۱۱۴ - همان، خطبه ۱۴۷.

۱۱۵ - همان، خطبه ۹۶.

عملی از مهم‌ترین اهداف بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نیز انزال قرآن بوده است: «المجتبی من خلائقه و المعتام (أی المختار) لشرح حقائقه... المجلو به غریب العمی».<sup>۱۱۶</sup>

لازم است توجه شود که هدف بالذات مانند مبدأ بالذات، همان کمال مطلق است که عین ذات خداوندی است؛ لیکن هرچه به آن کمال مطلق نزدیک‌تر باشد، هدف برتر قرآن حکیم است و عالی‌ترین مرحله آن بهره کسی است که کمال و تمام قرآن کریم را تلاوت کند و به مضامین آن معتقد باشد و به اوصاف آن متخلق شود و به احکام آن عامل باشد. البته دیگران هرکدام به اندازه ایمان و عمل صالح خود از هدف قرآن بهره‌مند می‌اشوند.

از اینجا چند مطلب واضح می‌شود: ۱. قیام به قسط و عدل، هدف متوسط وحی و نبوت است؛ نه هدف برین آن، پس آنچه در آیه ﴿...لیقوم الناس بالقسط﴾<sup>۱۱۷</sup> آمده، ناظر بر طبقه متوسط اهل ایمان است؛ نه یگانه‌ای از آنان.

۲. نورانی شدن و خداوند و اسمای حسنی او و مظاهر آن اسما یعنی انبیا، اولیا، اصفیا و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را به نورانیت شناختن نه به علم حصولی و مقدمات منطقی هدف برین است که یگانه‌ای از مؤمنان به آن صعود می‌کنند که در آیه ﴿الر کتاب أنزلناه إلیک لتخرج الناس من الظلمات إلی النور﴾<sup>۱۱۸</sup> به آن اشاره شده است.

---

۱۱۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸.

۱۱۷ - سوره حدید، آیه ۲۵.

۱۱۸ - سوره ابراهیم، آیه ۱.

۳. چون در برابر هر درجه از ایمان و عمل صالح، درجه خاصی از بهشت مقرر می‌شود، پس درجات بهشت به عدد درجات و آیات مترتب قرآن خواهد بود؛ زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: «يقال لصاحب القرآن إقرأ و اصعد و يصعد بكل آية درجة، حتى يقرأ آخر شيء معه منه»<sup>۱۱۹</sup> و امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «يقال لقارئ القرآن اقرأ و ارق».<sup>۱۲۰</sup>

۴. چون حقیقت نبوت پیامبر به صورت وحی قرآن ظهور کرده است، هرکس از امت او که سهم بیشتری از قرآن داشته باشد، به مقام معنوی او نزدیک‌تر از دیگران است و آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را بیش از دیگران می‌شناسد و دستوره‌های او را بهتر از دیگران ادراک و عمل می‌کند؛ لذا رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من قرأ القرآن فكأثما استدرجت النبوة بين جنبيه؛ غير أنه لا يوحى إليه».<sup>۱۲۱</sup>

۵. چون قرآن تدوینی، حاوی حقایق قرآن تکوینی است و معرفت آنها همان دانشهای جامع و فراگیر متوقع است، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «من أراد علم الأولين و الآخرين فليثور القرآن».<sup>۱۲۲</sup> البته روشن است که منظور از این‌گونه احادیث، صرف تلاوت قرآن نیست که نتیجه ضعف اهل ایمان است، چنان‌که مقصود از آن، آشنایی به تفسیر مصطلح نیست که نصیب طبقه متوسط از آنان است؛ بلکه همان معرفت به نورانیت است که حظّ

---

۱۱۹ - کنز العمال.

۱۲۰ - بحار الانوار، ج ۸ ص ۱۸۶.

۱۲۱ - کنز العمال، ح ۲۳۴۹.

۱۲۲ - همان، ح ۲۴۵۴.

یگانه‌ای از آنان است و اهل بیت عصمت (علیهم‌السلام) به ویژه حضرت علی (علیه‌السلام) مصداق بارز آنهاست.

نشانه آنکه مقصود از احادیث مزبور، صرف قرائت قرآن نیست، آن است که در همین گروه از نصوص که دلالت دارد بر فراز آمدن قرآن نسبت به همه علوم، چنین آمده است که اگر کسی همه دانشها را بخواند، قرآن را تتویر کند و تتویر و اِثاره، همان شکوفا کردن، شوراندن، انقلاب فرهنگی و ثوره فکری به پا کردن و زیرو رو کردن است که با صرف قرائت راست نمی‌آید و با صرف تفسیر مصطلح رایج میسر نمی‌شود؛ بلکه در این راه بسی خون جگر باید خورد!

۶. گرچه پایان سیر آدم و عالم، لقای خداوند است: ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾<sup>۱۲۳</sup>، لیکن قرآن حکیم، نه تنها سائر و صائر الهی است، بلکه محرک و مُصیر هم خواهد بود؛ یعنی خود با متکلم خویش محشور می‌شود و مخاطب واعی و مستمع داعی و مفسر صائب و تالی والی را نیز به همراه خود آنقدر سیر می‌دهد تا به سیرورت نایل آید؛ زیرا در آن نشئه، مخاطب و خطاب متحد خواهد شد؛ زیرا:

«استدرجت النبوة بین جنیبه غیر أنه لا یوحی إلیه»<sup>۱۲۴</sup>.

در پایان، چند حدیث درباره لزوم اهتمام به قرآن و اقامه حدود آن و حراست ثغور آن و اجرای قوانین آن و سعی در حشر با آن و کوشش در اتحاد

---

۱۲۳ - سوره شوری، آیه ۵۳.

۱۲۴ - کنز العمال، ح ۲۳۴۹.

با آن، نقل می‌شود. حضرت علی (علیه‌السلام) در این باره فرمود: «تعلّموا القرآن؛ فإنّه أحسن الحديث و تفقّهوا فيه؛ فإنّه ربيع القلوب و استشفوا بنوره؛ فإنّه شفاء الصدور و أحسنوا تلاوته؛ فإنّه أنفع القصص»؛<sup>۱۲۵</sup> «إحياؤه (القرآن) الإجتماع عليه و إمامته الافتراق عنه».<sup>۱۲۶</sup>

«والعصمة للمتمسك و النجاة للمتعلق»<sup>۱۲۷</sup>؛ «ما جالس هذا القرآن أحدٍ إلاّ قام عنه بزيادة أو نقصان؛ زيادة في هدى أو نقصان من عمى و اعلموا أنه ليس على أحدٍ بعد القرآن من فاقه و لا لأحدٍ قبل القرآن من غنى»<sup>۱۲۸</sup>؛ «إن الله سبحانه لم يعط أحداً بمثل هذا القرآن... و ما للقلب جلاء غيره»<sup>۱۲۹</sup>؛ «والله الله! في القرآن؛ لا يسبقكم بالعمل به غيركم»<sup>۱۳۰</sup>؛ «حق الولد على الوالد أن يحسن اسمه و يحسن أدبه و يعلمه القرآن».<sup>۱۳۱</sup>

چون غالب مطالب گذشته می‌تواند شرح کوتاه این‌گونه از احادیث باشد، لذا از تشریح آنها در این مختصر پرهیز می‌شود و همان‌طوری که سایر مطالب علوی (علیه‌السلام) مسبوق به معارف نبوی (صلی الله علیه و آله و سلّم) بوده است، این بخش از توصیه‌های آن حضرت (علیه‌السلام) نیز مسبوق به سنت حسنه رسول‌گرامی (صلی الله علیه و آله و سلّم) است که طبق دستور آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلّم) عالمان قرآن و حافظان آن، چه در حیات و چه در

---

۱۲۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۱۲۶ - همان، خطبه ۱۲۷.

۱۲۷ - همان، خطبه ۱۵۶.

۱۲۸ - همان، خطبه ۱۷۶.

۱۲۹ - همان، خطبه ۱۷۶.

۱۳۰ - همان، نامه ۴۷.

۱۳۱ - همان، حکمت ۳۹۹.

مات، نسبت به دیگران رجحان داشته‌اند.

زیرا هنگام اعزام وفد و هیأت به یمن، کسی را امیر آنان قرار داد که از همه آنها کم سن‌تر بود. مردی راز این کار را از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید؛ آن حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: این شخص، قاری قرآن است<sup>۱۳۲</sup> و هنگام دفن شهدای احد فرمود: آن شهیدی که جامع‌تر از دیگران است از جهت قرآن، او را امام و پیش‌روی دیگران در قبر قرار دهید.

با این‌گونه از معارف، روشن می‌شود که چرا حضرت امام زین العابدین(علیه‌السلام) فرموده است: «لو مات من بین المشرق و المغرب، لما استوحشت بعد أن یکون القرآن معی»<sup>۱۳۳</sup>.

پروردگارا! توفیق تلاوت قرآن، تثویر علوم و مفاهیم قرآن، عمل به احکام قرآن و حشر با قرآن را در پرتو عنایت عترت طاهرین(علیهم‌السلام) به ویژه سید اوصیا علی بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) و خاتم اوصیاء بقیة الله ارواح من سواه فداه را به همه مشتاقان ثقلین عطا فرما! و راقم این سطور و همه ذوی حقوق او را مشمول لطف خاص خویش قرار ده!

والحمد لله رب العالمین

دماوند، شهریور ۱۳۷۶ جوادی آملی

---

۱۳۲ - کنز العمال.

۱۳۳ - اصول کافی، جلد ۲، ص ۶۰۲.



